

در مذمتِ بولتن‌سازان؛ پاسخی به محمد قوچانی

منبع: سایت خبری نیماد، روز چهارشنبه، مورخ: ۱۴۰۵/۵/۲۸

نیماد: محمد قوچانی، روزنامه‌نگار و چهره سیاسی، به تازگی در یادداشتی با عنوان «لیبرالیسم نقابدار» مدعی پایان جریان «روشنفکری دینی» شد و از این رهگذر عبدالکریم سروش، فیلسوف و از چهره‌های اصلی این جریان فکری در ایران را هدف انتقاد قرار داد. او در این یادداشت آقای سروش را متهم به «پاکسازی دانشگاه» کرد و نوشت که «او تسلیم موج نئومارکسیسم شده است» و این که سروش «به زبان چپ سخن می‌گوید و نظام بازار آزاد رقابتی را با برجسب کاپیتالیسم توضیح می‌دهد».

سروش دباغ، فیلسوف و روان‌شناس که خود در شمار نواندیشان دینی ست در این یادداشت که نیماد منتشرش می‌کند، پاسخ آقای قوچانی را داده است. نیماد از بحث در این باره استقبال می‌کند.

اشاره. صادقانه بنویسم با عنایت به وضعیت متلاطم و نگران‌کننده کشور و در میانه آتش‌بس، جنگ، اعدام، تورم عنان گسیخته، معضل بنزین... ترجیح می‌دادم به عنوان عضوی از خانواده روشنفکری، بیش از این وارد گرد و غباری که اخیراً در فضا پدیدار گشته نشوم و به همان دو نوشتار «یک چمدان دروغ» و «شریعتی، شاندل و مسلمانی» بسنده کنم. اما انتشار نوشتار «لیبرالیسم نقابدار»، مرا سوق داد به نگارش سطور ذیل. باشد که به کار مخاطبان فهیم و افرادی که تحولات روشنفکری ایران معاصر را رصد می‌کنند، بیاید.

چند ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری بحث برانگیز و پرمناقشه خردادماه سال ۱۳۸۸، حوالی انتشار شماره اول نشریه «مهرنامه» با محوریت مصاحبه «از شریعتی تا سروش» با حضور دوست عزیز احسان شریعتی و اینجانب، در جلسه گپ‌وگفتی با حضور تنی چند از دوستان، از جمله محمد قوچانی مدیر مسئول «مهرنامه» که مدتی را پس از انتخابات در زندان گذرانده بود، درباره اوضاع و احوال سیاسی، فرهنگی و روشنفکری مملکت صحبت می‌کردیم. خاطرم هست در آن جلسه، قوچانی گمانه‌زنی می‌کرد که در واکنش به افزایش بسامد، صراحت و شدت فعالیت‌های سیاسی عبدالکریم سروش در دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، از نگارش نامه سرگشاده به رهبری وقت گرفته تا انتشار نامه پنج نفره در بحبوحه «جنبش سبز»، برجسته کردن نقش ایشان در «ستاد انقلاب فرهنگی» و آنچه بر دانشگاه‌ها در سال‌های اول انقلاب رفت، در دستور کار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی قرار گرفته است.

هفده سال بعد، در مرداد ماه ۱۴۰۵ خورشیدی، با خواندن نوشتار قوچانی تحت عنوان «لیبرالیسم نقابدار» در هفته‌نامه «تجارت فردا»، خاطره فوق در ذهن و ضمیرم زنده شد. نیک می‌دانستم و می‌دانم که بیش از یک دهه است مشی و مرام روزنامه‌نگاری قوچانی تغییر محسوسی کرده و قویا منتقد سنت نواندیشی دینی و نواندیشان

دینی گشته، همچنین سنت روشنفکری چپ را از منظر آموزه‌های لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد، سخت به باد انتقاد و تخریب گرفته است.^۱ هر چند با نگرش و شیوه تحلیل و استدلال‌های او همداستان نبودم و نیستم؛ در عین حال از این بابت خرده‌ای بر او نمی‌گرفتم، که خانه تکانی نظری - سیاسی و تجدید نظر کردن، حق هر محقق، نویسنده و روزنامه‌نگاری است. اما، با خواندن نوشتار اخیر او دریافتم که قصه فراتر از این است و سویه‌های غیر معرفتی آشکاری دارد. از جنس برخورد قومی - قبیله‌ای است و دوغ و دوشاب را بهم آمیختن و برچسب زدن و پرونده‌سازی کردن؛ که «هر آنکه کشته نشد از قبیله ما نیست».

برای موجه کردن مدعای خود به چند خبط و خطای محرز نوشتار «لیبرالیسم نقابدار» می‌پردازم و از سایر آنها به مصداق

«باقی این غزل را ای مطرب شریف

زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست»

در می‌گذرم.

۱. در پرتوی داده‌های موثق تاریخی - سیاسی منتشر شده طی دهه‌های اخیر، قوچانی به نیکی از فعالیت‌های عبدالکریم سروش در «ستاد انقلاب فرهنگی» آگاه است و می‌داند که او نقش و مدخلیتی در پاکسازی اساتید نداشته؛ آنچه در مصاحبه اخیر عبدالکریم سروش با نشریه «اندیشه پویا» نیز به تفصیل تبیین شده است. همچنین می‌داند که مراد وی از «پاکسازی» در مصاحبه اخیر، پاکسازی اساتیدی است که مشاغل متعددی دارند و از کار اصلی خود که تدریس و تحقیق و دانشجو پروری است، باز مانده‌اند؛ امری که در مراکز علمی و دانشگاهی دنیا رایج است و نسبتی با پاکسازی سیاسی اساتید ندارد.^۲ پس چرا در قلم‌فرسایی خود که با بولتن‌سازی و بولتن‌نویسی پهلوی می‌زند، قوچانی از تعبیر «پاکسازی اساتید» استفاده می‌کند؟ آیا روزنامه‌نگار خوش قلم و هوشمندی نظیر او نمی‌داند استفاده از این تعبیر چه بار معنایی منفی‌ای دارد و چگونه در ذهن و روان خواننده تاثیر می‌گذارد و جا می‌افتد؟

پاسخ روشن است. البته که می‌داند. سوگمنده، دیری است قوچانی از مواجهه معرفتی با نواندیشان دینی فراتر رفته و رویارویی غرض‌ورزانه‌ای که با چاشنی خشم همراه است و بوی پرونده‌سازی و بولتن‌نویسی می‌دهد، پیشه کرده است.^۳ چه وقتی به علی شریعتی و سنت چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی می‌رسد و آنها را مقصر و مسبب

۱. بیش از پانزده سال پیش، در پاسخ به حملات قوچانی به روشنفکران، جستار «در دفاع از روشنفکران» را نوشتم که همان ایام در نشریه «مهرنامه» انتشار یافت و سپس در یکی از کتاب‌هایم گنجانده شد. نگاه کنید به:

سروش دباغ، ترنم موزون حزن: تاملاتی در روشنفکری معاصر، تهران، کویر، ۱۳۹۰.

۲. شخصاً، در نیمه اول دهه نود خورشیدی که در دپارتمان «مطالعات تاریخی» دانشگاه تورنتو مشغول درس و مشق و تحقیق و تدریس بودم، از همکاران خود شنیدم که دانشگاه، عذر یکی از اعضای هیئت علمی را به همین سبب خواسته و او را اخراج کرده است.

۳. متأسفانه قوچانی در پاسخ مکتوب اخیر خود به دکتر ناصر مهدوی، به رغم بار معنایی منفی کلمه «فرقه» و بدون هیچ نیاز و لزومی، از تعبیر «فرقه سروشیه» استفاده کرده است. او می‌توانست از تعبیر «مکتب سروشیه» استفاده کند؛ اما نکرده است. همچنین اتهام «پاکسازی اساتید» را به نحو دیگری تکرار کرده است. نگاه کنید به: پاسخ قوچانی به نقد مهدوی و واکاوی متناقض‌نماهای جریان سروشیه / استبداد صوفیانه یا اصلاح‌گری دینی؟ / قوچانی «سروشیه» را فرقه‌ای منزوی و متناقض می‌داند - خبر آنلاین.

اصلی تحقق انقلاب بهمن ۵۷ می‌انگارد، تا به خیل مخاطبان و مردمان عاصی و مستاصل از وضعیت کنونی، آدرس غلط دهد که هر چه فریاد دارید بر سر این جماعت بکشید و آنها را پس بزنید؛ چه وقتی به کارنامه چهار دهه اخیر نواندیشان دینی پس از انقلاب می‌پردازد و آسمان و ریسمان را بهم می‌بافد. با شناختی که از قوچانی دارم، بعید می‌دانم که نداند دارد چه می‌کند، در کدام زمین بازی می‌کند، چطور دیده را نادیده می‌کند، به برخی افراد آگاهانه نمی‌پردازد، به برخی بیش از آنچه که بایسته است، می‌پردازد و راست و دروغ را بهم می‌آمیزد تا معجون مدّ نظر خویش را بسازد و به خورد مخاطب دهد. زنده شدنِ خاطره فوق در ذهنم پس از خواندنِ نوشتار اخیرش بی حکمت نیست.

به بهانه نان و نمکی که روزگاری با هم خوردیم و نشست و برخاستی که داشتیم، مشفقانه به او انداز می‌دهم که فراست ناظران و مخاطبان را دست کم نگیرد، در مکتوبات خود از تعبیری چون «فرقه» و «پاکسازی» که بوی بولتن‌سازی می‌دهد استفاده نکند و در مسیری گام نگذارد که روزنامه‌نگارانی چون مهدی نصیری در دهه هفتاد خورشیدی، رونده آن بودند و با سنت روشنفکری این دیار، اعم از روشنفکران عرفی و نواندیشان دینی، خصمانه و پرونده‌سازانه در پیچیدند و خوشنام و خوش عاقبت نشدند.

۲. به نظر می‌رسد جناب قوچانی چنان مفتون نظام سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد گشته و از سربر آوردن آن ذوق زده شده که راهکاری جز ریشخند کردن ناقدان «مصرف‌گرایی»^۴ که نقش محوری در کاپیتالیسم مجسم و موجود دارد و به تعبیر مارکس جهان را بر صورت خویش ساخته، نمی‌شناسد و نمی‌داند. به عنوان فرد ساکن کاندایی که سال‌هاست در حوزه روانشناسی و روان درمانی کار تخصصی و حرفه‌ای می‌کند، از ایشان می‌خواهم که قدری وقت بگذارد و ادبیات مربوط به «مینی‌مالیسم»^۵ را که منتقد جدی مصرف‌گرایی بی‌قید و شرط غربی است و از قضا در دل کشورهای کاپیتالیستی تولید شده و در آمریکای شمالی، اروپا، آمریکای لاتین و آسیای شرقی، حاملان و باورمندان متعددی پیدا کرده ببیند و در مطالعه بگیرد.

ظاهراً ایشان نمی‌داند برای نقد نظام کاپیتالیستیِ عنان‌گسیخته موجود، لزومی ندارد سوسیالیست باشی؛ که کارشناسان رنگارنگی از همان اردوگاه سرمایه‌داری، نقدهای جدی و در خور درنگی در این میان طرح کرده‌اند. اگر قوچانی با کلمه «قناعت» و نویسنده مقاله «قناعت و صنعت» مشکل شخصی و غیر معرفتی دارد و در پی انکار صورت مسئله است، مقوله دیگری است و راهی به جایی نمی‌برد. و آلا می‌توان با راهکارهای اقامه شده در آن جستار همداستان نبود، در عین حال برجسته کردن مسئله «مصرف‌گرایی» و پرداختن بدان و چاره‌اندیشی برای آن در روزگار پرتب و تاب کنونی به نحو جمعی را به فال نیک گرفت، جدی انگاشت و از پی آن روان گشت. از منظر کارشناسان و متخصصان متعددی، مصرف‌گراییِ عنان‌گسیخته و ایجاد نیازهای کاذب دایمی، موتور محرکه نظام‌های کاپیتالیستی کنونی است، موتوری که افزون بر حوزه اقتصاد، منشا بروز و ظهور مشکلاتی جدی در حوزه سلامت روان گشته و به گواهی تحقیقات علمی منتشر شده در یک دهه اخیر؛ بر میزان اختلالات

4. consumerism
5. minimalism

اضطرابی، افسردگی، کمبود عزت نفس... نوجوانان و جوانان در آمریکای شمالی به نحو چشمگیری افزوده است. می‌توان لیبرال بود و دلمشغول این مسئله مهم مبتلا به که ابعاد جهانی دارد؛ همچنین می‌توان سوسیالیست بود و بدین امر مهم پرداخت. اما، با نادیده انگاشتن و زیر فرش زدن‌اش، واقعیتِ صُلب و سخت موجود تغییری نمی‌کند. با خواندنِ روایت قوچانی از این مسئله در «لیبرالیسم نقابدار»، لبخندی تلخ بر لبانم نقش بست؛ که نویسنده سخن را مختصر گرفته، آن را به یک نزاع سیاسی - قبیله‌ای فرو کاسته و لختی نیندیشیده که «هزار باده ناخورده در رگ تاک است» و «بیهوده سخن بدین درازی نبود».^۱

۳. چنانکه در نوشتار «شریعتی، شاندل و مسلمانی» آورده‌ام؛ موسی غنی‌نژاد با «شیاد» خطاب کردن و «نامسلمان انگاشتن» علی شریعتی، تهمت‌های دل‌آزار و زننده‌ای به این متفکر معاصر زد.^۲ قوچانی به خوبی می‌داند که هر دو اتهام از بیخ و بن باطل‌اند؛ اما دیده خطاپوش اختیار کرده، آشکارا خاک در چشم حقیقت پاشیده و بجای شماتت کردن خاطی، از «نجابت» او سخن می‌گوید! کسی می‌تواند منتقد جدی نظام اندیشگی علی شریعتی باشد؛ اما در سخنان و مکتوبات خود جانب انصاف، صداقت و مروّت را فرو نهد. دریغ و افسوس که نه اقتصاددان ما در این میان چنین کرد و نه روزنامه‌نگار لیبرالی که به دفاع از او برخاست. هر دو مغرضانه و غیرمنصفانه گفتند و نوشتند.

آشنایان با تاریخ فلسفه و ادبیات، به نیکی می‌دانند که رندی و ظرافتی در استفاده از واژه «شاندل» به کار رفته که هیچ نسبتی با شیادی ندارد. کسانی که چنین نسبتی به شریعتی می‌دهند، یا جاهل‌اند، یا تجاهل می‌کنند و خود را به ندانستن می‌زنند. در عین حال، اگر اقتصاددان و روزنامه‌نگار ما ذره‌بین در دست گرفته و مجدّانه و صادقانه از پی شناسایی و شناساندن جماعت شیاد روان گشته‌اند، بد نیست در اطرافیان و همفکران خود هم نظر کنند و سراغی از نویسنده واقعی جستار «روشنفکری در زمانه عسرت» که به نام سیروس پرویزی در تارنمای بنیاد داریوش همایون منتشر شده بگیرند^۳ و نتایج کند و کاو خود را با خلاقیت در میان نهند. اگر نویسنده مقاله یاد شده سید جواد طباطبایی فقید باشد، درباره او چه داوری‌ای خواهند داشت؟^۴

۱. حدود دو سال و نیم پیش در جستار «چگونه سوسیال دموکرات شدم؟»، ادله چهارگانه‌ای آوردم و توضیح دادم که چگونه در یک فرایند ده ساله از اردوگاه لیبرال - دموکراسی به منزلگاه سوسیال - دموکراسی کوچ کردم. بر کشیدن و برجسته کردنِ نتایج مخرب فرهنگ «مصرف‌گرایی» در نظام‌های سرمایه داری و تأثیرات زیانبار آن بر شکوفایی، «خرسندی» و سلامت روان شهروندان، به شرحی که آمده یکی از استدلال‌های نگارنده بود. نگاه کنید به:

[چگونه سوسیال دموکرات شدم | سایت خبری تحلیلی زیتون](#)

همچنین در نوشتار «چگونه سوسیال دموکرات شدم؟»^۲، به برخی از انتقادات طرح شده پاسخ دادم. در حال حاضر، هر دو جستار در کتاب ذیل گنجانده شده و در دسترس مخاطبان است:

سروش دباغ، راه طی نشده: جستارهایی در سیاست، دیانت و اجتماع، تورنتو، ۱۴۰۲، تورنتو، نشر سهروردی.

۲. نگاه کنید به:

neemaad.com شریعتی، شاندل و مسلمانی

۳. نگاه کنید به:

<https://shorturl.at/XBNoy>

۴. مطابق با جستجوی گسترده‌ای که رضا خجسته رحیمی انجام داده و ماحصل آن را در مقاله «بت شکنی که کاریزما نداشت» منتشر کرده، نویسنده جستار «روشنفکری در زمانه عسرت» که متضمن مدح و بزرگداشت سید جواد طباطبایی است، نه سیروس پرویزی که سید جواد طباطبایی است. نگاه کنید به: رضا خجسته رحیمی، «بت شکنی که کاریزما نداشت» (دانشیه پویا، تهران، خرداد ۱۴۰۲)